

هنر

رکن دین حنیف

بررسی نسبت هنر انقلاب و هنر اسلامی

دکتر ایرج داداشی

در متن زیر، ابتدا پرسش‌های ما پیرامون حقیقت «هنر اسلامی» و نسبت آن با «هنر انقلاب» و سپس پاسخ‌های مکتوب آقای دکتر ایرج داداشی، مدرس فلسفه‌ی هنر، به این سؤالات را مشاهده می‌نمائید.

■ ■

در جریان‌های هنری طرفداران انقلاب اسلامی، سه جریان اصلی قابل مشاهده است:

۱. جریانی که هنر انقلاب را صرفاً در وجه سلبی آن و زدودن ظواهر مبتذل و غیرشرعی از هنر غرب خلاصه کرده و با استناد به بعضی از جملات حضرت امام (رضوان الله علیه) مانند: «ما با سینما مخالف نیستیم، با فحشاء مخالفیم»، عملاً به مفاهیم «هنر انقلاب»، «هنر دینی» یا «هنر اسلامی» اعتقاد چندانی ندارند.

۲. جریانی که هنر اسلامی را در احیای میراث به‌جامانده از مسلمین در دوره‌ی تمدن اسلامی جستجو کرده و بازگشت به سنت را، در تمام وجوه آن توصیه می‌کنند.

۳. جریانی که هرچند هنر انقلاب را در ادامه‌ی میراث حکمی و معنوی مسلمین پی می‌گیرند، اما بازگشت به سنت را نه مطلوب و نه ممکن می‌دانند؛ لذا قائل به تفاوت میان «هنر انقلاب» و «هنر اسلامی» می‌باشند. با توجه به مطالب فوق، دانستن دیدگاه جناب عالی در مورد این نسبت، برای ما بسیار مغتنم است.

■ ■

باسمه جمیل.
شما با بخش‌بندی ویژه‌ای به سه جریان اشاره می‌فرمایید که گونه‌ی نگرش آن‌ها مناسباتی میان هنر انقلاب و هنر اسلامی را رقم می‌زند؛ بنده تصور می‌کنم که می‌توان به این تلقیات گونه‌های دیگری نیز افزود. دربارهِ بخش‌بندی شما از نگرش‌های مطروحه یک امر مسلم است و آن این که همگی را از حیث تلقی ایشان از هنر و اسلام یکی گرفته‌اید و همانند و همگن فرض کرده‌اید. در حالی که واقع این‌گونه نیست. تفاوت این‌ها بنیادی‌تر از آن است که بخواهیم با فروگاهی نگرش‌هایشان به تلقیات متصور خودمان، در یک دسته‌بندی قرارشان بدهیم.



نمی‌کنند و یا اقلا به ظواهر دین عاملند.

اما هنر؛ هنر نیز از دست نگرش تنگ این جماعات در امان نمانده و به راحتی به همین تلقی رایج و مبتذل از هنر تقلیل می‌یابد. لذا عبارت هنر اسلامی برای این‌ها معنایش این است که هنر به تعریف رایج در جامعه‌ی امروزی را به شکل و شمایل اسلامی دربیابورند. تعجبی ندارد اگر ببینید که علی‌رغم نگاه محدود کننده درباره‌ی موسیقی، ما شاهد ظهور سبک‌های موسیقی پاپ و رک و جز و مشابه در موسیقی‌مان هستیم. استدلالش هم این است که جوانان ما نیاز دارند! دیگر عجیب نیست اگر ببینید فلان مداح یا نوحه‌خوان از یک ریتم ملتهب یا آنتی ریتم سبک هیوی متال در برانگیختن احساسات جوانان در یک مراسم مذهبی استفاده کند؟ آیا بالاخره باید میان صورت و محتوی نسبتی باشد یا نه؟ جناب عالی به گفتاری از معمار کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی (قدس سره) اشاره فرمودید: «ما با سینما مخالف نیستیم، بسا فحشاء مخالفیم». با توجه به عرایضی که داشتم می‌توانید بفهمید چگونه این جمله معنایش این می‌شود که عده‌ای نسبت به این مفاهیم بی‌اعتنا باشند.

دو نگاه

در منظر حکمای خالده، هنر یکی از ارکان دین است. یعنی هر دین حنیف وقتی حنیف خوانده می‌شود که هنر را در یکی از ارکان خود داشته باشد. البته نباید در این جا هنر را به معنای مبتدلی که امروزه پیدا کرده یکی دانست. منظور هنر به معنای سنتی آن است که ساختن بر مبنای الهام الهی و معرفت ژرف یا ایمان و با هدف ذکر و از طریق عمل صالح است

جریانی را اشاره کردید که به احیای میراث به جا مانده از تمدن اسلامی جستجو و بازگشت به سنت را در تمام وجوه آن توصیه می‌کنند، شاید بشود دو گروه تقسیم کرد. یکی سنت‌گرایان و دیگر بنیادگرایان. معمولا مدعیان روشن‌اندیشی در کشور این دو را به راحتی با هم خلط می‌کنند و بر اساس حس صیانت نفسی که دارند هیچ فرصتی را از حمله و تخریب چهره‌ی این دو گروه که همیشه یکی‌شان می‌پندارند، از دست نمی‌دهند. کافی است به سیر انتشار نشریات مربوط به این گروه توجه کنید و به حملات ادواری و گاه و بی‌گاه‌شان نگاهی بیندازید. گاهی سعی می‌کنند همراه با نوعی مدح بدتر از دم به سنت‌گرایی همچون یک دیدگاه پست‌مدرن توجهی نشان بدهند. لیکن از طرفی نمی‌توانند دشمنی دیرینه‌شان را، از سنت‌گرایانی که بنیاد مدرنیته را از منظر سنتی نقد می‌کنند، پنهان کنند.

حقیقت اینجا است که سنت‌گرایی یا به عبارت بهتر «مظاهر حکمت خالده» در کشور ما به خوبی معرفی و شناسانده نشده است. اغلب ترجمه‌های متون از انگلیسی و فرانسه به دلیل به کار بردن کلماتی که تداعی‌های ناراسا یا واژگون دارند نتوانسته‌اند حق مطلب را ادا کنند. اولاً Tradition به معنای «الدین» است؛ یعنی مطلق دین یا دین به معنی الاعم. خود حکمای خالده می‌گویند ما به دنبال «Perennis Religio» هستیم یعنی همان «الدین القیم» یا «الدین الحنیف» دین فطری که در سرشت هر انسانی است و روح همه‌ی ادیان. لذا وقتی از سنت ازل یا «Primordial Tradition» سخن می‌گویند، منظورشان همان چیزی است که در قرآن کریم به‌عنوان «سنت الله» آمده است، که تحویل و تبدیل نمی‌پذیرد. همان اراده‌ی الهی برای آفرینش و راهبری انسان به سوی خویش. این معنای ناب سنت است؛ اما tradition در متون ایشان معنای دیگری نیز دارد. این سنت ازل، یک تجسم صوری در زمان و مکان نیز دارد که معمولا بسیار نزدیک به معنایی است که ما از دین به معنای یک دین خاص داریم. معنای دیگر سنت، جریان پویای انتقال است که به مفهوم «ولایت» بسیار نزدیک است و معنای دیگر سنت مجاری یا بسترهای انتقال که به مفهوم «نبی»، «رسول»، «امام»، «ولی» و «پیرو» و «مراد» در سنت اسلامی شبیه می‌شود. علی‌ای حال «سنت» اساسا به معنای انتقال و تنسیق اصول و مبادی‌ای است که منشائی فراتر از بشر دارد. یعنی بشر

مثلا نگرش نخست، نگرشی اساسا متقشر است. یعنی دین را صرفا به تجلیات تاریخی و نمودهای اجتماعی آن تقلیل می‌دهد و از دین یک ایدئولوژی می‌سازد. به عبارت بهتر جامعیت را از دین می‌زداید و آن را به حدود فهم خودش تقلیل می‌دهد. این‌ها در اسلام تاریخی پرعبرت دارند؛ حضرت امیر (علیه‌السلام) را خانه‌نشین کردند و از سوی خاندان نبوت را در واقعه‌ی کربلای سال ۶۱ هجری بی‌هیچ رحمی به شمشیرها سپردند و بنیاد فاسدی در اسلام نهادند که هنوز یاد و خاطره‌ی هر مسلمانی را می‌آزارد. برای چنین افرادی «هنر» و مقولات مشابه اموری مضاف بر دین هستند که می‌توان اسلام را مانند روکشی به تن آن‌ها پوشاند و نمودی «اسلامی» بدان بخشید. جالب این است که بدانند این نگاه را فقط عده‌ای از هم‌کیشان ما ندارند، بلکه این نگاهی است که بسیاری از ملاحظین و معاملین ذهنی - که بنده عامدا از کلمات اندیشمند یا متفکر برایشان استفاده نمی‌کنم، زیرا این واژگان از بار معنایی والایی برخوردار است که کمتر کسی را در دنیای مدرن می‌توان موصوف بدانها شناخت - که به‌عنوان نظریه‌پردازان در عرصه‌ی «هنر اسلامی» شناخته می‌شوند، دارند. همین دو هفته پیش بود که یکی از این‌ها به سرای آخرت شتافت. منظوم «الگ گرابار» است. قائلین این نگرش در غرب اغلب پروتستان‌هایی هستند که چندان اعتنایی به وجوه باطنی دین ندارند یا آن را به عواطف و احساسات تحویل می‌کنند. در این منظر هنر جایگاهی ابرازی دارد که باید در خدمت ایدئولوژی قرار گیرد. هنر نسبت به کارکردی که می‌یابد، می‌تواند حلال یا حرام باشد.

از مشخصه‌های گروهی دیگر از این نگرش ظاهری، این است که علی‌رغم مخالفت با دنیای مدرن، آمادگی عجیبی برای گزینش و پذیرش دستاوردهای آن را دارند؛ ولو اینکه مخالف اصول حقیقی دین باشد. این به معنای تساهل یا تسامح ایشان نیست؛ زیرا صاحبان این نگاه ذاتا اهل تسامح و تساهل نیستند. شما می‌بینید که هر نگرشی مخالف آن‌ها باشد با چماق تکفیر بر سرش می‌کوبند و از هیچ فرصتی برای سرکوب مخالفین خود چشم‌پوشی نمی‌کنند. در این احساس حقانیت مطلق برای خود و بطلان دیگران نوعی احساس رقابت برای عقب نماندن از حریف نیز وجود دارد. برای ایشان که خود را همانند مدرنیست‌ها از حیث آگاهی‌شناختی و هستی‌شناختی محدود کرده‌اند، افق دید هستی‌شناختی و آگاهی‌شناختی‌شان فراتر از این نمی‌رود و از طرفی حس حقارت نسبت به دنیای مدرن ایشان را در مسابقه‌ای بی‌کرانه برای کسب دستاوردهای تکنولوژیک قرار می‌دهد.

معمولا تسامح و تساهل از ویژگی‌های گروهی است که که رو به آموزه‌های مدرن آورده‌اند، و تمایلات سکیولار دارند؛ از اساس بنیان‌های مدرنیته را پذیرفته‌اند و کمی تمایلات دینی هم دارند؛ یا به نوعی معتقد به تجدیدنظر در دین و اصلاح آن بر اساس نیازهای زمانه‌اند؛ برای جماعت متقشر در دین یا ایدئولوژی زده‌ها، هدف وسیله را توجیه می‌کند. یعنی داشتن همه‌ی تجهیزات و امکانات حریف را بر خود فرض می‌دانند و کاری هم به تضادهای بنیادین ندارند. به راحتی با پناه در یک فتوی‌ی تعبیر خاص از میراث نقلی دین، یا با نادیده گرفتن و به قول خودشان «قرانت خاص از دین» مشکل را حل می‌کنند. سکیولارهای وطنی هم وضعیت معلومی دارند. از منظر تکامل گرایانه‌شان دین صرفا پدیده‌ای تاریخی است که در دوران جهل بشر پدید آمده؛ پس به راحتی دین را به عوامل تاریخی نسبت می‌دهند و در نمودهای تاریخی و اجتماعی‌اش منحصر می‌کنند. البته از نظر من جماعت متقشر در دین بهتر از این جماعت سکیولار و لائیک هستند؛ زیرا دست کم دین را کاملا نفی

از ابزار هنر برای پیشبرد مقاصد خود نهایت استفاده را می‌کنند. مذاهب جدید نیز در میان این گروه تکوین و شیوع می‌یابد. شاکله‌ی همه‌ی این مذاهب نیز نفی معرفت الهی است. یا به عبارتی بهتر نفی حضور الهی در عالم، خدای ساعت‌ساز و جهانی مکانیستی! همان‌گونه که بنیای یهودی و پروتستان‌شان خواسته‌اند. منظوم یهودیان ارتدکس نیست بلکه آن گروه از یهودیانی است که دست خداوند را در این عالم بسته می‌پندارند. التقاطی بودن نه فقط در عقاید این جماعت وجود دارد، بلکه در هنر نیز التقاطی‌اند. خود را مسلمان می‌دانند، با میراث هنری اسلام زندگی می‌کنند، اما به هنر اسلامی قائل نیستند. یعنی اسلام را به وجه تاریخی‌اش تقلیل می‌دهند و آن را فاقد بنیادی برای هنر می‌دانند. برای همین هنر ظهور یافته در دوران اسلامی را هنر هنرمندان مسلمان می‌خوانند نه هنر اسلامی! در اینجا نیز گرایش‌های بسیاری وجود دارد که سخت است همه را در یک عنوان گردهم آورد. کسانی که منکر هنر اسلامی هستند، در واقع اسلام را فاقد بنیادی می‌دانند که بتواند هنری داشته باشد و از طرفی هنر را هم به معنای بسیار محدود رایج آن فرض می‌گیرند.



شما در پرسش‌هایتان از تعبیری استفاده کردید با عنوان «هنر انقلاب» و با «هنر اسلامی» یکی دانستید؟! یا شاید بنده این‌گونه فهمیدم! اگر منظورتان از هنر انقلاب آثار هنری‌ای است که بعد از رخداد انقلاب اسلامی در کشورمان شکل گرفت، باید عرض کنم از نظر بنده این‌ها هنر اسلامی نیست. ممکن است با نظر بنده کاملاً مخالف باشید. اما بنده برای این نظر دلائلی دارم. هنر اسلامی را نمی‌توان هنری دانست که فقط در مضمون اسلامی باشد. بلکه هنر اسلامی در همه‌ی وجوه آن اسلامی است. از منشأ الهامش تا روش ساخت و سمبولیزم بیان و شکل و ابزار و مواد آن. هنر انقلاب اسلامی، هر چند یک دست نیست، اما هنری است که از نظر شکل و نحوه‌ی ارائه از آثار هنرمندان انقلاب‌های ایدئولوژیک کشورهای دیگر الگو گرفته، و از حیث نحوه‌ی اجرا مبتنی بر تعالیمی است که اغلب هنرمندان در مراکز آموزشی یا دانشکده‌های هنری آموخته‌اند و آن هم به نوبه‌ی خود تقلیدی تمام‌عیار از تعالیم آکادمی‌های غربی و هنر اروپای پس از رنسانس است. حال این عزیزان با هر نیتی این آثار را آفریده باشند نمی‌توان آن‌ها را هنر اسلامی خواند. عدم همگنی این آثار قضاوت را بسیار دشوار می‌کند اما می‌توان در یک دید کلی و با کمی اغماض و تسامح این‌گونه قضاوت کرد. برای بنده اسلام یک انقلاب است. لذا تعبیر انقلاب اسلامی را حشوی زاید می‌دانم. اسلام به ذاته در انسان یک انقلاب پدید می‌آورد، اما انقلابی از خودش به سوی خداوند. انسان به سوی حق متقلب می‌شود. قلب هم از همین حیث قلب خوانده شده که دائم در حال انقلاب به سوی حق است. اسلام یک انقلاب الهی است. یعنی از وجه خود درگذریم و به وجه الهی احیاء شویم. «من اسلم وجهه لله فهو محسن» همین است. احسان یعنی انسان به وجه الهی تسلیم شود. از نگاه این کمترین برخی هنوز پیام این انقلاب را در نیافته‌اند، برای همین در هوای نفس خود غلتیده و منشأ فسادهای بسیاری شده‌اند. البته برای همگی‌شان هدایت الهی را آرزو می‌کنم اما نمی‌توانم در برابر مواضع نفسانی ایشان سکوت کنم. گروه‌هایی که در پرسش‌هایتان بدانها اشاره کردید لزوماً همگی طرفدار انقلاب اسلامی نیستند، و گرنه از وجه نفسانی‌شان به سوی حق متقلب می‌شدند.

فقط در معرض پذیرش یا رویگردانی از آن است و دخالتی در وضع و نهاد این اصول ندارد و تنها واضع این اصول مقام مطلق و مقدس حضرت الوهی است. متأسفانه اغلب مدعیان روشن‌اندیشی یا حتی آن گروه از متدینین ظاهری، که به آن‌ها اشاره شد، همیشه دین را به صورت تاریخی و زمانی ظهور آن تقلیل می‌دهند و با همین یکی انگاشتن یا این همان‌انگاری به جلوه‌ی تاریخی دین اصالتی می‌بخشند و در آن تصلب می‌یابند. در حالی که حکمای خالده همواره از این تقلیل و تحویل ما را پرهیز می‌دهند. در منظر حکمای خالده، هنر یکی از ارکان دین است. یعنی هر دین حنیف و قتی حنیف خوانده می‌شود که هنر را در یکی از ارکان خود داشته باشد. البته باید مجدداً تذکر بدهم که نباید در این جا هنر را به معنای مبتدلی که امروزه پیدا کرده یکی دانست. منظور هنر به معنای سنتی آن است که ساختن بر مبنای الهام الهی و معرفت ژرف یا ایمان و با هدف ذکر و از طریق عمل صالح است. با این جایگاه رفیع هنر، تصور می‌کنم باید منادیان جاویدان خرد را کاملاً متفاوت از دیگر گروه‌هایی که سعی دارید در مقام تقسیم و طبقه‌بندی و قیاس با آن‌ها قرارشان دهید، بدانید. از طرفی نباید به تأسی از مدعیان روشن‌اندیشی که یا ناآگاهانه یا از روی غرض حکمای خالده را با بنیادگرایان دینی یکی می‌گیرند این دو گروه را با هم خلط کرد. البته توجه کنید که اصطلاح بنیادگرایی ابتدا در ادبیات دین‌شناسی به گروهی از مسیحیان پروتستان اطلاق شد که به پروتستان‌های بنیادگرا معروف هستند، سپس این اصطلاح در ادبیات سیاسی به معنای همه‌ی گروه‌های مذهبی که داعیه‌ی بازگشت به بنیادها را داشتند، تداول یافت. که مثال این گروه‌ها در جهان اسلام جریان سلفی‌گری مکنون در عربستان و گسترش یافته در پاکستان که به «طالبان» شهرت دارند، می‌باشد. من نمی‌دانم آدم باید چقدر فاقد تمیز عقلانی باشد که نتواند میان حکمت خالده یا به اصطلاح سنت‌گرایی و بنیادگرایی فرقی ببیند؟ جماعت بنیادگرا هر چند شعار بازگشت به مبادی را می‌دهند اما منظورشان بازگشتی به ظاهر دین است همان‌گونه که در برهه‌ای از تاریخ آشکار شد، دقیقاً امری ناممکن! حرکت رو به عقب در زمان را ارتجاع می‌گویند و از دست دادن اصول و مبادی را انحطاط. این گروه منحط تصور می‌کنند می‌توانند بی‌هیچ تغییری هر امر زمان‌مند را در جریان زمان متوقف کنند. گذشته از نگرش متصلب و مرتجع این جماعت، اگر به منظر ایشان نسبت به هنر توجه کنید می‌بینید یا هنر به‌عنوان امری مذموم به کناری رانده می‌شود یا برای شیوع ایدئولوژیک عقایدشان با نگاهی ابزاری و با نهایت زمختی به کار گرفته می‌شود. نسخه بدل یا روی دوم سکه‌ی این جماعت مدعیان روشن‌اندیشی و روشنگری‌اند که اصول دنیای مدرن را تا مغز استخوان پذیرفته‌اند و با تعبیری التقاطی سعی می‌کنند وفاقی میان نگرش دینی و مدرن برقرار کنند. التقاط شاخصه‌ی اصلی این‌هاست و متأسفانه به دلیل کثرت آراء و نحله‌های متفاوت و گاه حتی متعارض و مخالفی که در میان مدرنیست‌ها یافت می‌شود و کم و بیش گزیده‌ای از آموزه‌های این نحل با اندیشه‌ی بومی آمیخته و چیزی به نام روشن‌اندیشی دینی را در کشورهای متدین پدید آورده، بسیار سخت است که همه‌ی این‌ها را در چند طبقه‌ی مشخص طبقه‌بندی و معرفی کرد. از آن بدتر که در میان این جماعت التقاطی، گرایش‌های سوری متظاهری به عرفان نیز دیده می‌شود. به عبارت دیگر در پس نقاب عرفان پنهان می‌شوند. اما شاخصه‌ی اصلی آن‌ها به جز التقاط، تعبیری عاطفی و احساسی از عرفان است. همان‌گونه که در عرفان بهکتیک (bhaktic) هندی یا مسیحی دیده می‌شود. این جماعت کاری به هنر اسلامی یا غیر اسلامی ندارند؛ فقط